

باگوان عزیز:

به نظر می آید که انسان از مراحل به هم پیوسته گذر کرده است __ از قبیله به خانواده به جمع، از ادیان جادوگری، به شبه ادیان، به دین بدون دین و از شکارچی کوچ نشین تا کشاورز و اینک تا کولی کیهانی. آیا این مراحل واقعاً به هم متصل هستند؟

متصل هستند. مانند پله های یک نردبام می مانند. برای نمونه، در ابتدا کشاورزی برای انسان غیرممکن بود. او هیچ فکری نداشت که کشاورزی ممکن است. او حیوانات را دیده بود که حیوانات دیگر را می خوردند، این نخستین فکر از شکار کردن را به او داده بود __ که "این تنها راه به دست آوردن غذا است" نمونه ای پیش چشم داشت. ولی نمی توانی تالید شکار کنی. همچنانکه جمعیت انسان ها بیشتر و بیشتر شد و جمعیت طعمه های بینوا رو به کاستی گذاشت __ زیرا کشته می شدند __ انسان مجبور بود راه های دیگری برای بقا بیابد. همیشه تنها در یک بحران عمیق است که انسان چیزی تازه می یابد.

سپس انسان به درختان، میوه های آن ها و رشد وحشی سبزیجات نگاه کرد. و راه دیگری نبود، پس آزمایش کردند و موفق شدند. و فقط با تماشا کردن دریافتند که نیازی نیست به طبیعت متکی باشند، زیرا بار دیگر فقط نابود می کنند و مصرف می کنند. می توانند کشاورزی کنند. آنان دیدند که میوه ها بر زمین می افتند و جوانه می زنند. فقط با مشاهده کردن بود که انسان کشت کردن را آموخت. این ها به هم متصل هستند و همدیگر را پوشش می دهند. شکار ادامه دارد، ولی اینک یک بازی شده است. انسان به آن متکی نیست. قاتلان حرفه ای وجود دارند که به پرورش حیوانات اقدام کرده اند. درست همانطور که شما میوه یا گندم پرورش می دهید، آنان حیوان پرورش می دهند و برای شما گوشت تهیه می کنند. تمام زمین گوشتخوار باقی مانده است.

فقط بخش کوچکی در هندوستان و برخی افراد در بیرون از هند هستند که این روش زندگی کاملاً زشت و غیرحساس را رها کرده اند. و اگر تمام بشریت تصمیم بگیرد که دیگر گوشت نخورد، بی درنگ راه های جدیدی خواهد یافت. تمام اقیانوس ها در اختیار هستند. اقیانوس سبزی های خودش را دارد که بسیار مغذی هستند. می توانیم همانطور که در روی زمین کشاورزی کرده ایم، در اقیانوس هم کشاورزی کنیم. هر مرحله ای به عنوان یک گام برای مرحله ای دیگر به هم مربوط است.

در ابتدا خانواده ای وجود نداشت، فقط قبیله بود، بنابراین نمی توانستی بگویی که پدر آن پسر کیست. فقط مادر مشخص بود. هنوز هم کشورهایی وجود دارند که اگر فرمی را پر کنی، در آن نام پدر را نمی پرسند، بلکه نام مادر را می پرسند. برای نمونه، محمدیان اعتقاد ندارند که مریم از یک روح مقدس حامله شد. به نظر هرکس که مسیحی نباشد، این فکری احمقانه است. ولی یک چیز قطعی است که یوسف Joseph پدر عیسی مسیح نیست، و برای پوشاندن تمام قضیه، روح القدس holy ghost را وارد ماجر کرده اند. محمدیان به بکرزایی virgin birth معتقد نیستند، بنابراین هرگاه در مورد عیسی سخن می گویند، او را "عیسی بن مریم" می خوانند یعنی "عیسی پسر مریم"، نه پسر یوسف. همین در تمام دنیا رایج بود. مردم فقط نام مادرشان را می دانستند.

در اپانیسداها Upanishads، داستانی بسیار زیبا وجود دارد که نشان می دهد یک قدیس واقعی چگونه واکنش نشان می دهد. من تقریباً بیست سال در شهر جبل پور Jabalpur در هند زندگی کرده ام. باید شهری بسیار قدیمی باشد، زیرا نام آن از یک قدیس بسیار بزرگ به نام جبلی Jabali مشتق شده است. این داستان در مورد جبلی است. مرد جوان بود که می خواست نزد جبلی آموزش ببیند، ولی فقط طبقه یی براهمین بود که می توانست آموزش ببیند. و مشکل این پسر این بود که مادرش چنان فقیر بود که نتوانسته بود ازدواج کند و آن زن در منزل های بسیار خدمت کرده بود و چنان زیبا بود که بسیاری از مردان از فقر او سوءاستفاده کرده بودند. بنابراین وقتی که ساتیاکام Satyakam مردی جوان شد، به مادرش گفت، "من می خواهم نزد یک مرشد بزرگ بروم و درس بخوانم."

مادرش گفت، "کاری دشوار خواهد بود، زیرا فقط براهمین ها را می پذیرند و من نمی توانم مطمئن باشم که آیا پدرت یک براهمین بوده است یا نه. من نمی دانم پدر تو کی بود. پس می توانی بروی، ولی وقتی که آن مرشد نامت را بپرسد، تو نام خودت و نام مرا بگو و بگو که پسر من هستی. و البته او تعجب خواهد کرد، زیرا معمولاً نام مادر به کار نمی رود. و او از تو خواهد پرسید، «پدرت کیست؟» آنوقت دقیقاً آنچه را که به تو گفتم به او بگو."

بنابراین ساتیاکام نزد جبلی رفت و گفت، "مادرم بسیار زیبا بود و بسیار فقیر. او نتوانست ازدواج کند و بسیاری از مردان از فقر او سوء استفاده کردند و بنابراین او نمی داند که پدر من کیست. و او مرا فرستاده تا حقیقت را به شما بگویم. حالا بستگی به شما دارد که مرا بپذیرید یا رد کنید."

تمام آن جمع مریدان ساکت شدند. جبلی گفت، "کسی که چنین حقیقتی را بیان کند، باید یک براهمین باشد. تو قبول شدی. فقط یک براهمین می تواند چنین شجاع باشد که بگوید، «من نمی دانم پدرم کیست. فقط نام مادرم را می دانم» و ساتیاکام به نوبه ی خودش فرزانه ای کبیر شد. و چون جبلی او را پذیرفته بود، هیچکس دیگر در براهمین بودن او تردیدی نکرد. دلایلی که او آورده است بسیار زیباست. او گفته که ممکن است یک روحانی از طبقه یی براهمین، انسانی نادرست باشد، ولی غیر ممکن است که یک انسان راستگو بتواند چیزی جز یک براهمین باشد.

جامعه بشری از مرحله یی قبیله ای مادرسالاری، به خانواده یی گسترده رسیده، جایی که تمام برادران باهم زندگی می کرده اند __ فرزندان، همسرانشان، عموها، پدر __ و این شیوه ای اقتصادی بود، زیرا فقط چند نفر می توانستند کار کنند و بقیه مورد حمایت آنان بودند. و سپس جمعیت روبه از دیداد گذاشت و خانواده یی گسترده نیز مجبور شد از هم بپاشد. بنابراین نخست قبیله به خانواده های گسترده تقسیم شد. قبیله پدیده ای بزرگ بود. و سپس خانواده یی گسترده به واحد خانواده تقسیم شد، جایی که فقط پدر و مادر و فرزندان آنها هستند. و اینک اوضاع چنان است که حتی خانواده نیز نمی تواند حمایت شود __ بسیار پرهزینه، غیر اقتصادی و غیرروانشناختی است. بنابراین مفهوم "جمع commune" به وجود آمده است: که شامل چیزهای مختلفی خواهد بود: رهایی از ازدواج، که یک بار روانی شده است، آزادی از مسئولیت های پدری و مادری، آزادی از دروس های کودکان، آزادی از نگرش مستبدانه و انحصارگرایانه یی والدین برای فرزندان __ زیرا فرزندان به جمع تعلق دارند، نه به پدر و مادر. و چون جمع به واحدهای ثابت تقسیم نمی شود و یک پدیده یی متحرک است، بیشتر زنده است و شادمان تر است. مردم هرکجا که گیر کنند می توانند از هم جدا شوند. هیچکس نیاز ندارد تقاضای ازدواج یا درخواست طلاق بدهد. تنها چیزی که آنان نیاز دارند در موردش اجازه بگیرند، در مورد داشتن فرزند خواهد بود، زیرا اینک مسئولیت فرزندان با جمع است.

تازمانی که جمع اجازه ندهد، آنان نمی توانند بچه دار شوند. این به تمام دنیا کمک می کند تا از جمعیت دنیا کاسته شود __ نه تنها کاسته شود، بلکه فقط فرزندان به دنیا بیایند که مورد نیاز هستند. انسان های غیر لازم، میانحاله mediocre و نادان فقط یک بارگران هستند. تمامی آگاهی یک جامعه می تواند بالا برود.

دیر یا زود فرزندان خارج از رحم مادر به دنیا خواهند آمد __ زیرا این یک ائتلاف عظیم است __ زن برای نه ماه تمام مطلقاً از انجام هرکاری

ناتوان است. برای همین است که در طول تمام تاریخ، با وجودی که نیمی از مردم زمین را زنان تشکیل داده اند، زنان نتوانستند چیزی تولید کنند، نتوانستند چیزی خلق کنند، نتوانستند نوابغی بیرون بدهند. و آنان مجبور بودند اسیر مردان باشند، زیرا مجبور بودند به مردان تکیه کنند. فرزندان می توانند در آزمایشگاه های علمی بسیار کامل تر به دنیا بیایند. آنان سالم تر خواهند بود و نقص های کمتری خواهند داشت. می توانیم هر چه که بخواهیم به آنان بدهیم ___ چه رنگی داشته باشند، چه نوع مو، چقدر طول عمر، چه نوع سلامت، چه نوع ذهنیت. اینک همه چیز در دست انسان است. بنابراین فرزندان تحت مسئولیت جمع هستند و جمع توسط تجهیزات علمی آزمایشگاهی از آنان مراقبت خواهد کرد. هر چیز تازه به نظر عجیب می رسد.

وقتی نخستین قطار از ایستگاه لندن راه افتاد، فقط یک مسیر هشت مایلی، هیچکس حاضر نبود حتی به رایگان در آن بنشینند. نهار رایگان نیز می دادند. زیرا کلیساها برای ماه ها بود که موعظه می کردند که خداوند قطار را خلق نکرده است و این باید اختراع شیطان باشد. و آنان به مردم می گفتند، "می توانید در قطار بنشینید. قطار می تواند راه بیفتد، ولی چه تضمینی هست که قطار بایستد؟" ___ "طبیعی است که قطار هرگز قبلاً نایستاده بوده، زیرا هرگز راه نیفتاده بود!" وقتی که سوارش شوید، تا ابد خواهد رفت. متوقف نخواهد شد. این یک کلک اهریمنی است!" فقط مردمانی بسیار شجاع ___ بی خداها، atheists، عارفانی که خدا باور نیستند agnostics، دانشمندان ___ آمدند تا در آن قطار بنشینند و آنان نیز بسیار عصبی بودند، زیرا یک مخاطره را پذیرفته بودند. خانواده ی آنان ترغیبشان می کردند که این کار را نکنند، زیرا اگر قطار نایستاد، چه برسر آنان خواهد آمد؟ ولی قطار راه افتاد. متوقف شد. بازگشت. امروزه هیچکس از قطار وحشتی ندارد، کسی اهمیتی نمی دهد که آیا قطار را خدا خلق کرده یا نه. انسان قرن ها بوده که بسیار مباحث کرده است: "این فرزند من است." ___ چه این فرزند یک احمق باشد و چه نباشد، اهمیتی ندارد، او مباحث می کند که فرزندی به دنیا آورده است! در دنیایی که خواهد آمد، زن و مرد به این مباحث خواهند کرد که بهترین اسپرم sperm و بهترین تخمک egg را به فرزند خودشان داده اند. نه آن تخمک مال زن است و نه آن اسپرم مال مرد است، بلکه یک مباحث جدید به وجود خواهد آمد: "ما بهترین اسپرم و بهترین تخمک را به فرزندمان داده ایم".

هم اکنون به نظر مسخره می آید " این فرزند چگونه مال شماست؟"، ولی با نگاهی علمی تر و منطقی تر به این امر، خواهیم دید که مسئله این نیست که اسپرم تو یک ویژگی خاص دارد و یا تخمک تو ویژگی خاصی دارد. و زمانی که فرزندی به دنیا می آوری، باید بهترین اسپرم و بهترین تخمک را پیدا کنی. این یک ریاضیات ساده است: وقتی که می توانی فرزندی نابغه داشته باشی، چرا فقط فردی در جمعیت را به دنیا بیاوری؟ بشریت باید به پیشرفت ادامه دهد.

تمام این ها حلقه های اتصال هستند. درست همانطور که خانواده از قبیله آمد و جمع از خانواده به وجود آمد، در نهایت، از جمع نیز کولی کیهانی universal gypsy خواهد شد.

وقتی که تمام کائنات مال تو است، چرا فقط به یک مکان مقید باشی؟ وقتی که می توانی گاهی در کوهستان باشی و گاه در اقیانوس و گاهی در دشت، چرا به یک مکان محدود شوی؟ چرا خودت را در دسترس تمامی این امکانات قرار ندهی؟ و فردا و پس فردا، سیارگان در اختیار خواهند بود. روزی ستارگان در دسترس خواهند بود. قبل از اینکه آن اتفاق بیفتد، انسان باید یک کولی کیهانی شود، تنها آنوقت است که مردم در دسترس خواهند بود تا به ماه بروند، به مریخ بروند.

زمانی بود که هیچکس روستای خودش را ترک نمی کرد. من در هندوستان کسانی را دیده ام که هرگز از ده خود بیرون نرفته اند و یک ایستگاه قطار را هم ندیده اند ___ کسانی که در یک دهکده زاده شده اند و در همانجا مرده اند. آن روستا تمام دنیایشان است. چنین دنیایی نمی تواند غنی بشد. باید که بسیار محدود باشد. سپس مردم شروع کردند به حرکت کردن تا قاره های جدید و سرزمین های تازه پیدا کنند. و فقط سیصدسال پیش بود که کریستف کلمب آمریکا را کشف کرد. ستارگان خیلی دور نیستند، انسان فقط باید ساختار تفکرات خودش را به این مفهوم تغییر دهد که زندگی کردن یعنی غنی تر شدن، تجربه کردن بیشتر و بیشتر. به یقین سیاراتی وجود دارند که در آن ها، زندگی در سطح انسانی، و بلکه بیش از آن تکامل یافته است و تماس با آن موجودات، انقلابی را در بشریت نیز ایجاد خواهد کرد.

ما در تمامی کائنات خواهران و برادرانی داریم و از آنان بی خبر هستیم. و آنان باید مهارت های مختلفی را آموخته باشند که چگونه در آب و هواهای مختلف زندگی کنند. چیزهای بسیار می توان از آنان آموخت. و انسان می تواند با آموخته هایش پخته شود. و اگر حق با آلبرت اینشتین باشد ___ و احتمالش هست که حق با او باشد ___ اگر وسیله ای بیابیم که بتواند با سرعت نور حرکت کند، انسان هرگز پیر نخواهد شد ___ انسان می تواند وقتی که سی سال دارد این سیاره را ترک کند و پس از پنجاه یا شصت سال بازگردد و تمام دوستانش یا مرده اند و یا در بستر مرگ هستند و او هنوز همان سی سال را دارد. در آن سرعت، پیر شدن متوقف می شود.

و وقتی مردی چون آلبرت اینشتین نظریه ای را می دهد، نمی توانید به سادگی آن را رد کنید ___ زیرا سایر نظریاتش که در ابتدا مردود شده بودند، رفته رفته مورد پذیرش واقع شدند. زمان لازم بوده، ولی آن نظریات باید قبول می شدند. و وقتی من می گویم که انسان می تواند یک کولی کیهانی شود، او می تواند تقریباً فناپذیر شود. نیازی ندارد که مسن شود. و آنگاه تجربه ی او، دانش او... همه چیز به رشد کردن ادامه می دهد و خود او همچون همیشه جوان باقی می ماند.

شاید امروز ناممکن به نظر آید، ولی هیچ چیز واقعاً ناممکن نیست. راهی یافت می شود. زیرا زمانی که هر فکری شکل بگیرد، قبل از اینکه به تحقق در آید، فقط زمان لازم دارد.

ترجمه شده توسط محسن خاتمی

برگرفته از وبلاگ کشکول نور

<http://cashcoolenoor.blogspot.com>

<http://cashcoolenoor.persianblog.com>

<http://www.osho.persianblog.com>